

مجله زبان و ادبیات فارسی
 دانشگاه سیستان و بلوچستان
 سال چهارم- پاییز و زمستان ۱۳۸۵

جامی و جامعه او

دکتر محمود درگاهی
 دانشگاه زنجان

چکیده

جامی در میان مردان متصوف جایگاهی ممتاز دارد. او از یک سو با پیش گرفتن نوعی پارسایی پرخلوص، از سلسله صوفیان دروغین بیرون می آید، از سوی دیگر با ابراز دغدغه و نگرانی از معاش و معشیت انسان ها و معضلات و موانع زندگی آنان، تصوف را با زندگی و زمین آشتی می دهد، برخلاف بسیاری از نام آوران این آیین، دامن از درگیری با زمانه خود در نمی چیند! یکایک عوامل و انگیزه های اضمحلال و انحطاط زندگی مردم را در نظر می آورد، بر روی ریشه ها و رخنه گاههای آن انگشت می نهد، و بدین گونه الگویی ارزشمند از صوفی گری را عرضه می دارد که آن از دغدغه های دینی و عارفانه، بدون امعان نظر به دغدغه های روزگار، راه به جایی نمی برد.

واژگان کلیدی: تصوف، جامی، زندگی، مردم، ماوراء، قدرت، معیشت.

مقدمه

مردان تصوف آن چنان به معنی و ماوراء می اندیشیدند که گویی همه هستی و همت خود را به آسمان ها کشانده اند و هیچ پیوندی با زمین و زندگی انسان ها ندارند! از این رو توجه به زندگی زمینی و دغدغه کار روزگار در آیین آنها هیچ جایی نداشته است، و آن را - به همه اعتبار و اهمیتی که برای انسان دارد- حتی شایسته یک نگاه یا عنایتی هم نمی دیدند! بدین گونه تصوف تبدیل به آیینی می شد بریده از زمین و گسسته از ریشه های اجتماعی و تاریخی زندگی، و صوفی انسانی که تنها به رهایی و پرواز خویش می اندیشد! در این آیین، دردها، دلهره ها و ناکامی های روزانه انسان ها و انحطاط و تیره بختی و حتی گرفتاری آنها در دست قدرت های سیاسی، یا نادیده و بی اعتبار شمرده می شد، یا توجه و تحریف می گردید، و یا در معرض تمسخر و تحقیر قرار می گرفت. اما برخی از بزرگان این قوم در این شیوه از رفتار و سلوک، سنت شکنی کرده اند و راهی متفاوت از دیگران در پیش گرفته اند. و جامی از جمله چنین مردانی بوده است.

تصوف و اجتماع

تصوف ایرانی - در نحله های گوناگون آن - جریانی بود گسسته از تاریخ، روی برگردانده از اجتماع و زندگی زمینی، و روی آورده به معنی و ماوراء. از این رو هیچ گونه شگفتی ندارد که در کارنامه مردان تصوف، هیچ اعتنایی به رویدادها و واقعیت های هر روزینه زندگی به چشم نمی آید. شگفتی آنجاست که، گه گاه، از میان سلسله بلند و انبوه صوفیه، مردانی سنت شکن بیرون آیند و در آیین ماورائی آنان بدعت بیا ورنند، و تصوف و خداگرایی را در تب و تاب های درونی و جذبه های عمیق خویش محدود نسازند! بلکه چشم بر پیرامون خویش بگشایند، و زندگی را در واقعیت های تلخ و شیرین آن بنگرند؛ ریشه های تاریخی و اجتماعی پدیده های مختلف حیات را جدی بگیرند، و آنگاه از عمق جان باور کنند که دست یافتن به تب و تاب های شگفت آور، و گستردن آن در میان انسان ها از طریق رهنمود و دعوت، و گرم

نمودن جان آنها به آتش های برافروخته عرفان و معنویت، مستلزم وجود شرایط ویژه بیرونی، و نیز نبودن بسیاری از ناروایی ها، ناتوانی ها، و بند و قیدهای گران باری است که زندگی و اندیشه توده های مردم را خود می فشرد و آنان را از دست یابی به لذت های عمیق ناکام و ناتوان می سازد! پس نادیده گرفتن این ناروایی ها و گرهمها و گرفتاری های زندگی انسان ها، سرانجام به شکست دعوت های معنوی می انجامد و بن بست و بی اعتباری اندیشه های عرفانی را فراهم می آورد، چنان که فراهم آورد! از این رو، گسترده های صوفی گرانه و رسوخ دادن ایمان و معنویت در زندگی انسان ها، دخالت در عرصه های مختلف زندگی و تغییر دادن اوضاع و شرایط نامساعد اجتماعی را به گونه یک ضرورت و ناچارى در آیین صوفیان اصیل در می آورد، و آنان را با خودکامگی سیاسی، ناروایی های اجتماعی، و حتی ریشه های فقر معیشتی درگیر می کند، و به صوفیان دیگر هم می آموزد که: نمی توان هم سخن از حقیقت گفت، و هم در کنار آن، چشم بر هر گونه ناروا و نادرستی بست! و حتی اگر برخی از نحله های تصوف بخواهند که دامن از همه درگیری های روزگار برچینند، و از راهی میان بر به مقصود رسند. راهی که منتهی به حقیقت نخواهد بود، و چه بسا که سر از برهوت اوهام و خرافات بیمار گونه در آورد!

تصوف و ادیان ابراهیمی

از سوی دیگر، تصوف در هر حال یک جریان و آیین دینی نیز بود، یعنی پیوسته خود را توجیه دینی می کرد و شجره نسب مردان خود را به سلسله پیامبران ابراهیمی گره می زد! ملاحظه شیوه زندگی و کشاکش های اجتماعی پیامبران ایجاب می کند که مدعیان تصوف دینی اندکی از پوسته خود گرایی ها بیرون بیابند، و در باب دنیای پیرامون خویش بیندیشند، عوامل تعیین کننده اندیشه، رفتار و اعتقادات انسان ها را بشناسند و برای تأثیر در اندیشه ها و ایجاد تغییر در واقعیت های تعیین کننده زندگی، اندکی از خلوت گزینی و خنثی گرایی خویش بکاهند! آشکارترین این عوامل تعیین کننده همان موانع و معطلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی

و اعتقادی انسان هاست، و گمان می رود که هر یک از مردان تصوف به اندازه درکی که از تأثیر گذاری این پارامترها در زندگی و اندیشه انسان ها به دست می آورد، به اندازه درگیری و آویزشی که با آنها نشان می داد، به جوهر حقیقت پرستی و آیین پیامبران ابراهیمی نزدیک می شد، در حالی که قهر با زندگی و گوشه گیری های افراطی و بیمار گونه سرانجام به اوهام مالیخولیایی می کشید! این است که چهره های اصیل تصوف، با تلاشی شگفت و ارجمند، در بیرون آمدن از این قرنطینه پارسایی و زهد کوشیده اند، و از این طریق جریان اصیل تصوف اسلامی را پدید آورده اند. ابوالحسن خرقانی، سنایی غزنوی، شمس تبریزی، جلال الدین بلخی و چند تن دیگر از زمره صوفیان وابسته به این جریان صوفیگری بوده اند که، گاه با نقد و ناسازگاری در برابر قدرت سیاسی، گاه با نفی و تحقیر ثروت پرستی، و گاه با پرخاش و درشتی در برابر بیراهه روی، گمراه گری، دغل و دروغ، راه خود را از دیگر صوفیان جدا کرده اند. جامی آخرین حلقه این سلسله از مردان خلوت و جلوت، یا معیشت و معاد در تصوف سنتی ایران است. اما جامی یکی از برجسته ترین مردان این سلسله نیز شده می شود: مبانی اعتقادی، شیوه رفتار، سلوک با طریقه های دیگر، کارگشایی در جامعه، حساسیت و دغدغه ای عمیق در برابر زندگی و اجتماع، حضور در متن واقعیت های روزگار و بالاخره انتقاد و پرخاش و رهنمود، کارنامه جامی را به مثابه یکی از ارزشمند ترین دست آوردهای تصوف ایرانی نشان می دهد. از این رو تأملی ویژه در جوانب گوناگون اندیشه او یکی از ملزومات کار تصوف شناسی است، بویژه که جامی و کارنامه شاعری او تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است.

جامی استثنایی در تصوف سده نهم

عبدالرحمان جامی (۸۹۸) در میان مردان متصوف استثنایی دارد، از یک سو «از باب قدرتی که در شرح معضلات تصوف و عرفان به نظم رائع دلپذیر و به نثر عالمانه داشت عرفان ایرانی را که در عهد وی به ابتدال می گرایید، در پایه و اساسی عالمانه نگاه داشت و از سوی

دیگر، بیراهه روی، گمراه گری و دغل و دروغ فرقه های مختلف اجتماعی، و نحله های دینی و عرفانی را آماج انتقاد خویش ساخت و آنها را به متابه بزرگترین بلاپای عصر خود نشان داد» (صفا، ۱۳۶۹، ج ۴: ۳۵۳)

عصر جامی - سده نهم هجری - یعنی دو سده پس از ویرانگری مهین مغول ها، همچنان تبعات تلخ و ناگوار آن را به دوش می کشید. در این عصر نه تنها هیچ بوی بهبود از اوضاع روزگار شنیده نمی شد، بلکه به دلیل رکود و اضمحلال فرهنگ و اندیشه، و نبودن تکان ها و تحرک های زاینده فکری، استمرار فروپاشی سیاسی کشور، و پدید آمدن اشکال گوناگون فئودالیت، خان خانی و حکومت ضعیف محلی در نتیجه نبودن یک اقتدار مرکزی، ضعف و پریشانی سیاسی و اجتماعی در واقع، همه جا گیر شده بود، و در چنین اوضاع پاشیده و پریشانی، فرقه های مختلف دینی، عرفانی، مذهبی، اصلی ترین جریان های تعیین کننده وضعیت فکری، فرهنگی، اعتقادی و سیاسی کشور بودند، و با گستردن خرافه، دروغ و ارتجاع، فرهنگ و اندیشه عصر جامی را در مردابی از انحطاط و رکورد فرو می بردند! قشری گری، تحجر، تنگ نظری فریب و ستم مؤلفه های اصلی پدیدآورنده وضعیت آلوده و تباه این عصر بودند و جامی، هر چند که در هرات دوره سلطان حسین بایقرا، ارتباط چندان نزدیکی با کانون قدرت سیاسی نداشت، اما مراوده و آمد و رفت او با سلطان و وزیر - امیر علی شیر - در هر حال به نوعی پرده بر روی واقعیت های تلخ و تکان دهنده زمانه خود می کشید و جلال و شکوه ظاهری آن را رونق می بخشید. به گونه ای که از اثر حضور و همایش شاعران و هنرمندان در دربار «شهر هرات مرکز درخشان صنعت و ادب به شمار می آمد و در ثروت و جلال غرق بود، و شاعران و هنرمندان نیز در این شهر از بقایای گنج های تیمور ثروت می اندوختند، و عمر در شکوه و جلال به سر می آوردند» (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۲۸۷) اما آن گونه که شعر جامی نشان می دهد، در این هرات پر شکوه و درخشان، عوامل نیرومندی از نیروهای فکری، دینی و سیاسی و ... در کار بودند، و جریان انحلال فرهنگی و اجتماعی شروع شده از عصر مغول و

تیمور را هم چنان استمرار می بخشیدند و با این وصف، اوضاع سرزمین های دیگری که حتی ظاهر پر رونقی مانند هرات نیز نداشتند، روشن است که چگونه باید بوده باشد!

در هر حال، جامی در این هرات غرقه در شکوه و ثروت « یک سلطان معنوی به شمار می آمد» (همان: ۲۸۸) و نزد پادشاه و وزیر، و اشراف و رجال بزرگ، و نیز طبقات اجتماعی آن سرزمین، پایه و منزلتی ممتاز داشت. «قصیده نصیحت آمیز او در جواب سلطان یعقوب بیک آق قویونلو، و لحن صریحی که در این چکامه خطاب به وی به کار برده نیز، حاکی از منزلت شاعر در نزد او (و شاهان و بزرگان دیگر) است.» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۲۷۰) اما با این همه حشمت و اعتبار، جامی «در نهایت سادگی و وارستگی می زیست، قبایی معمول می پوشید، بر خاک می نشست، و در دیدار و گفتار و کردار او هیچ اثری از آن همه حشمت و نام نبود، و هیچ گاه داعیه مرشدی نیز از او به ظهور نرسید!» (همان: همان صفحه) و این خود گواهی است بر پایه بلند جامی در صداقت و شایستگی، و در نتیجه روایت و تصویری که او از اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روزگار خود ارائه می دهد، یک روایت و تصویر اصیل و معتبر از ماجراهایی است که در آن روزگار جریان داشته است. مطابق این روایت جامعه زندگی جامی، سرشار از تنش ها و تناقض های عمیق، سطحی نگری و ظاهر سازی و انحراف و انحطاط و خرافه است. جدال های فرقه ای و تعصب های فرساینده سرچشمه هر گونه، سنجش و عقلانیت را خشکانیده است، و در این میان دو فرقه سنی و شیعه در تخریب و انهدام نیروهای خویش تا حد نابودی تمام می کوشند! جامی نیز به دلیل زیستن در چنین جامعه ای، و نیز وابستگی به یکی از این مسلک، گاه در گرداب تنازعات مذهبی می افتد، درگیر می شود، هجوم می برد، پرخاش می شنود، یک بار به دلیل سرودن شعری درباره حسین بن علی (ع) تا پای جان در یک غوغای مذهبی فرو رفت! (براون، ۱۳۵۷: ۶۵۶)

«انتساب جامی به سلسله نقشبندیه، خود دلیلی است بر تسنن او» (صفا، ۱۳۶۹: ۳۵۴) و در نتیجه پیوستگی او به یک یاز دوسوی ماجرا! پس، انکار اصول و مبانی اعتقادی فرقه های دیگر، از جمله معتزله و شیعه، بی آمد طبیعی این وابستگی و جانبداری است. با این وصف

شیوه رفتار جامی در فضای چنان روزگاری، نادر است و آزاد اندیشی او یک استثناء. از چنین قله مشرف و مرتفعی است که جامی در وضعیت اجتماعی، فکری، اعتقادی و ... نحله های مختلف عصر خود تأمل می کند، و انتقاد و داوری و رهنمود پیش می آورد، و تأملی در این انتقادات و پرخاش ها می تواند بسیاری از ماجراهای پشت پرده جامعه به ظاهر پر شکوه هرات را، به مثابه الگویی از جامعه های شرقی در سده نهم به تصویر درآورد، و خطوط و مبانی پدید آورنده آن را نشان دهد! مطابق گزارش جامی از وضعیت فرهنگی، اعتقادی و سیاسی جامعه خود، چهار عامل اصلی - در کنار برخی مؤثرات فرعی دیگر - زمینه های اضمحلال و انحطاط آن را فراهم آورده اند:

۱- ظاهر گرایی و سطحی نگری عوام

یک فاجعه بزرگ عصر جامی، سطحی نگری و قشری نگری است، چیزی که بزرگترین بلای سرزمین های اسلامی در طی تاریخ بوده است. ظاهر گرایی و کوتاه نظری، آفت خطرناکی است که ریشه های عمیق یک دین را در اعماق آن می جود؛ و از آن جز پوسته ای پوک و فرسوده باقی نمی گذارد. رواج این بیماری که گاه از سوی قدرت های سیاسی نیز تبلیغ و تقویت می شود، فضا را بر هر گونه تأمل، ژرف اندیشی، نوآوری و حتی اعتدال و انعطاف تنگ می کند و هر گونه خردورزی و اندیشه و عقلانیت را می خشکاند. در چنین فضایی هیچ جایی برای ایمان ها و عقیده های اصیل باقی نمی ماند. فروع و جزئیات رواج می گیرند و اصول و ارکان حقیقی دین منسوخ و فراموش می شوند، غوغا و خیره سری، طمأنینه و خردمندی را از میدان به در می کند، و خشک مغزی و تحجر، معیار دینداری و ایمان محسوب می شود، و در جدال غوغاگران بی مایه اندیشه و ایمان، عرصه کار یکسره در اختیار غوغاگران در می آید، و اندیشه و ایمان به انزوا می رود!

عصر جامی - به روایت او - در چنبر چنین فاجعه ای گرفتار آمده است. در این عصر، ترویج قشری گری، تحجر در همه ابعاد دینی، یگانه شیوه رایج و رسمی دین داری

است، و پرداختن به پوستهٔ دین، جای تأمل و غور در اعماق را گرفته است. تا جایی که هیاهو بر سر مخرج حروف و شیوه ی ادای آن، هیچ اعتباری برای درک مفهوم قرآن و تعمق در آن باقی نگذاشته است:

رُبَّ تَالٍ يُفُوه بِالْقُرْآنِ	وَ هُوَ يَقْتَضِي بِهِ الْخِذْلَانَ
خواجه را نیست جز تلاوت کار	لیکن آن طرد و لعنت آرد بار
لعنت است این که بهر لهجه و صوت	شود از تو حضور خاطر فوت
فکر حسن غنا برد هوش	متکلم شود فراموش
نشود بر دل تو تابنده	کاین کلام خداست یابنده؟

(جامی، ۱۳۶۶: ۸۴)

لعنت است این که همت تو تمام	گشت مصروف لفظِ حرفِ کلام
نقد عمرت ز فکرتِ مُعَوِّجٍ	خرج شد در رعایتِ مخرج
صرف کردی همه حیاتِ سره	در قِراآتِ سَبْعَه وَعَشْرَه
گر شود حدی از ادای تو کم	حرف غم در دلت شود مُدْغَم
فوت کردی سعادتِ سرمد	غم نخوردی برابر یک مَدِّ

(همان: ۸۵)

۲- آوازه جویی و مرید پروری خواص

قشری گری و خام اندیشی عوام با آوازه خواهی و مرید پروری آنان پیوندی دارد، و در حقیقت سطح اندیشه و اعتقاد عوام معلول شیوهٔ دین داری رسمی، و نوع برداشت و تفسیری است که پیشوایان اعتقادی از دین ارائه می دهند! پس در جامعه ای که بزرگان اندیشه و دین، در پی مصلح، موقعیت، و آوازهٔ خود می روند در میان توده های مردم نیز آن برداشت و تفسیر از دینداری را که با دنیای آنان سازگاری می افتد، ترویج می دهند، و در نتیجه، مردم را پیوسته سر گرم ظاهر گرایی و نزاع و هیاهو بر سر هیچ، نگاه می دارند! زیرا ارتقاء سطح اندیشهٔ مردم از حد ظاهر گرایی، و بیرون شدن آنان از اشتغالات پوچ زمینه های پرسش و تردید در

باب دعوی های دروغ و گزاف مدعیان ارشاد و راهبری را فراهم می آورد، و حتی خطر عبور از هیاهو و دست یافتن به استغناء و بی نیازی از رهبران را در کار دین جدی نشان می دهد! این است که غالباً ارتباط پیشوایان با مریدان، بر این قشرگری و خام اندیشی متکی بوده است، و ماجرای دین داری و اعتقاد، در این گونه جامعه ها، از حد قشری گری و تحجر فراتر نمی رفته است. جامی، این شیوه زمامداری و هدایتگری را نیز در کنار غوغا و قشرگری عوام یکی از دو سرچشمه اصلی فاجعه می شمارد:

مقتدای زمانه خواجه فقیه	بادرون خبیث و نفس سفیه
حفظ کردست چند مساله ای	در پی افکنده از خران گله ای
سینه پر کینه دل پر از وسواس	کرده ضایع به گفت و گوی انفاس
عمر خود کرده در خلاف و مری	صرف حیض و نفاس و بیع و شری
گشته مشعوف لایجوز و یجوز	مانده عاجز به کار دین چو عجوز
با چنین کار و بار کرده قیاس	خویشتن را که هست اکمل ناس

(همان: ۳۷)

پادزهر این بیماری فراگیر، دوری از آوازه و اشتها و ستیز با وسوسه پیشوایی و ارشاد و رهبری بود. از این رو جامی با همه اعتبار و مکانتی که در عرفان داشت «هیچ گاه بساط ارشاد نگسترده، بلکه از این امر گریزان بود و می گفت: تحمل بار شیخی ندارم، و به سادگی با یاران و اصحاب خود می زیست و معتقد بود که از راه معاشرت و مجالست، اصلاح حال «ارباب طلب» میسر است و می فرمود هیچ کرامت به از آن نیست که فقیری را در صحبت دولتمندی تأثر و جذبه بی دست دهد و از خود زمانی وارهد و به همین جهات بود که با وجود اجازه تلقین که از سعد الدین کاشمیری داشت از ارشاد سالکان سرباز می زد.» (صفا، ۱۳۶۹: ۳۵۳)

آوازه جویان برای سرگرم کردن مریدان، از همه دین- با فراخی بی کرانی که دارد- تنها به ترویج چند تا از شعائر قشری آن اکتفا می کنند، و خود نیز به جای غوطه خوردن در اعماق

ایمان دینی و ارتقاء به اوج ها، در دنیای تنگ و گرفته ی وسوسه های خشک، در رکود و پا در گل مانده اند؛ درست در حد مقلدان خویش:

دیگری زان فریق گویم کیست؟	آنکه در هر عمل به وسوسه زیست
نیست در راه دین وظیفه ی او	غیر وسواس در نماز و وضو
رو سوی کوزه و سبو نکند	جز در آب روان وضو نکند
خود چه آب روان که دریایی!	دور قعری، دراز پهنایی!

(جامی، ۱۳۶۶: ۵۷)

۳- بیراهه روی اهل تصوف

از آنجا که در یک جامعه ی آلوده و بیمار، هیچ گوشه ای سالم و پاک نمی ماند، در عصر جامی تصوف نیز مانند همه نحلله های اعتقادی، یکسره در انحصار معدودی مدعی دنیا پرست در آمده است! به گزارش جامی، حرام خواری و آزمندی، فریبکاری و تزویر، و خودنمایی و آوازه جویی از اصول اعتقادی تصوف در این روزگار است، و آنچه که در چند سده ی پیشتر، در میان صوفیه، ناروا و بدعت شمرده می شد، در این عصر در زمره ی آداب و رسوم رایج صوفی گری در آمده است، و بیراهه روی و نادرستی و صوفی نمایی، که در تصوف سده های پنجم و ششم آغاز شده بود در این عصر به اوج خود رسیده است:

ای به صوفی گری آوازه بلند	کرده زین شغل به آواز پسند(پسند؟)
دل چو خم چند بر آوازه نهی؟	ناید آواز جز از خم تهی
نیستس صوفی، از این نام چه سود؟	دعوی پختگی از خام چه سود؟
کی سیاهی شود از زنگی دور؟	گر چه خوانند به نامش کافور
طوطی قدسی واز هیچ کسی	می زنی پر به هوای مگسی
دین که صدپاره زبی باکی تست	نکند خر قه ی صد پاره درست!

کردی انداخته سجاده به دوش	گرد بازار چو سجاده فروش
لیک بازار گیان دیده ورنند	صد از این جنس به یک جو نخرند
رشته ی سبحة برانگشت میبچ	که از آن حلقه برون ناید هیچ
مهره بی چند بود بی سروبن	کف از آن طاسجه ی نردمکن ...
نیست زینده درین دیر مجاز	آستین کوتاهی ودست دراز
ذوق صوفی گری ارهست ترا	باید از خویش نظر بست ترا

(همان: ۴۷۸)

صوفی عصر جامی، معروف را منکر، و منکر را معروف می کند، مناهی را مرتکب می شود، در پی ملامتی می رود از نکال و وبال اندیشه ندارد و در این کار «تجرید» و «توحید» و دیگر دعوی های دروغین او، پوششی است بر روی انبوهی از آزمندی و دغل و حرام و حتی اباحی گری:

منکر آمد به پیش او معروف	شد به منکر عنان او مصروف
نفس محنت گریز راحت جوی	داردش در ره اباحت روی
شد یکی پیش او حرام و حلال	می نیندیشد از نکال و وبال
می شود مرتکب مناهی را	می فتد در عقب ملامتی را
گاه لافش ز مذهب تجرید	که گزافش ز مشرب توحید
این لاف و گزاف آن غاوی	لیک او را چو نیک واکاوی
مذهبش جمع فضه و ذهاب است	مشربش شرب باده ی عنب است

(همان: ۱۰۱)

۴- خود کامگی سران قدرت

قدرت سیاسی بزرگ ترین مولفه تعیین کننده وضعیت در روزگاری است که تصویر گوشه هایی از آن را مشاهده نمودیم. اما قدرت سیاسی پیش از آن که پدید آمده از شیوه رفتار و کردار سیاست باشد، در حقیقت معلول سطح اندیشه و فرهنگ اجتماع، سلوک فکری و

چگونگی زندگی طیف های مختلف اجتماعی است. پس عوامل اصلی نگهدارنده آن، پیش از آن که قدرت نظامی یا مادی باشد، تکیه گاههای فکری و فرهنگی و اعتقادی آن است، و این درست همان محورهای نگهدارنده وضعیت عصر جامی که مهم ترین آنها را بر شمردیم، است. در این عصر، قدرت سیاسی دو کانون دین و تصوف را در اختیار خود گرفته است، و برای مصون ماندن از خطر اعتراض و سرکشی توده های مردم، به این دو کانون تکیه می کند و دست در دست سران دین و سران تصوف، پیش بردن مرام های سیاسی حکومت را تضمین می کند. در این شیوه کشورداری، در حقیقت، نوعی تبانی در میان حکومت و سران اعتقادی جامعه صورت می گیرد. یعنی، در این کار، از یک سو دنیای سران قدرت سیاسی تأمین می شود و از سوی دیگر دنیای سران اعتقادی مردم! جامی با آگاهی سیاسی بدیعی پرده از کار چنین معامله ای بر می دارد و رازنهانی گردانندگان روزگار را بر ملا می کند:

لعنت این که سازدت پی سیم روز و شب با امیر و خواجه مقیم
مجلس ناکسان بیارایی تا بدان یک دو خرده بریایی

(همان: ۸۵)

چون به وقتی که مصلحت بینند صوفیان از سماع بنشینند
خادم مطبخ آورد به میان بهر اطعام قوم سفره و خوان
سفره ای از حرام مالا مال همه چیزی درو، به غیر حلال
نانش از گندمی که شحنة شهر از فقیران ده گرفته به قهر
گوشت زان گوسفند صحرائی که ربودست ترک یغمایی
خود به حرمت از آنچه کردم فاش صد ره افزون دگر حوایج آش...

(همان: ۲۴)

اما تبعات همراهی با قدرت و تطهیر سیاست و رفتار آن، تنها به آلودن زندگی بزرگان دین و اعتقاد نیز محدود نمی ماند، بلکه آثار آن در همه زمینه های زندگی مردم، وضعیت طبقات مختلف جامعه و ... ظهور می کند. زیرا معامله اینان با سران قدرت سیاسی، آنان را در

خودرایی و یکه تازی پابرجا می دارد. در نتیجه نه اعتنایی به انتقادات و خرده گیری ها نشان می دهند، و نه هراسی از پی آمدهای استبداد و خودکامگی دارند! چون هر ناروایی به یاری این همراهان و با کور کردن آگاهی مردم درست و روا جلوه داده می شود، و آنگاه کشور جولانگاه یکدست و همواری می شود برای هر گونه استبداد! در این شیوه از کشور داری، دیگر هیچ جایی برای کارگزاران لایق و کاردان نمی ماند، و رایزنی و یاریگری جای خود را به دیکتاتوری و خود کامگی از یک سو، و چاپلوسی و سر به راه بودن از سوی دیگر، واگذار می کند و کار یک کشور در قبضه یک فرمانروای مستبد رها می شود. فرمانروای بی مایه و خیره سری که نه خود تدبیر کشور داری دارد، و نه از تدبیر دیگران سود می جوید! فرجام کار این گونه فرمانروایی جز نابودی و تباهی و فروپاشی ملک چه خواهد بود؟

شاه چون نبود به نفس خود حکیم یا حکیمی نبودش یارو ندیم
 قصر ملکش را بود بنیادست کم فتد قانون حکم او درست
 ظلم را بنهد به جای عدل کار عدل را داند بسان ظلم عار
 نکته ای خوش گفته است آن دوربین عدل دارد ملک را قایم، نه دین

(همان: ۳۲۵)

در نگاه جامی، نزدیکی به این گونه قدرتها و همراهی با آن ها، تنها به دلیل آن است که بندگان قدرت ها، دیدی کوتاه و سطحی نگری دارند، و ماجرای قدرت را تا اعماق آن در نظر نمی آورند، و گرنه ژرف نگری در این کار، شاهی و قدرت را یک بازیچه دروغ نشان خواهد داد، بازیچه شب: یعنی یک خواب بی اساس و پوچ:

پیش چشمش چو شود تیز نگاه لعب شطرنج بود شاهی و شاه
 نایدش صبحگهان پیش ضمیر غیر بازیچه شب میر و وزیر

(همان: ۵۴۳)

جامی با شیوه ها و در تعبیرهای مختلف به نقد کارنامه مردان قدرت و همراهان و معاشران آنها دست می برد، و یکایک آثار زیانبار قدرت جویی و یا اعتبار و بها دادن به آن را گزارش

می کند، یک جا به شیوه اهل تصوف، در طی داستانی پر معنی، بی اعتنایی یک حکیم دانا را به سران قدرت، که برای گریختن از بندگی آنان به بیابان و خوردن گیاه روی آورده است، بازگو می کند (همان: ۵۴۱) و بدین گونه اندازه اعتبار حکومتگران عصر خود را در تلقی خویش، نشان می دهد! در جایی دیگر، با روشن نگری بدیعی، شیوه حکومت های ایران باستان را به مثابه الگوهای آرمانی حکومت تشریح می کند، و در واقع آنها را در برابر حکومت های دینی دوره های بعد می گذارد، تا بدین گونه نشان دهد که آمدن از ایران باستان و گرفتار شدن در سیطره حکومت های دینی غزنوی ها، سلجوقی ها، ایلخانان و ... برای سرزمین او، نه یک ارتقاء یا نجات، بلکه خسران و گرفتاری هولناکتری بوده است، اگر چه در آنجا نام آتش پرستی داشت، و در اینجا نام خداپرستی و دینداری:

گفت با داوود پیغمبر خدای	کامت خود را بگوی ای نیک رای
کز عجم چون پادشاهان آورند	نام ایشان جز به نیکی کم برند!
گرچه بود آتش پرستی دینشان	بود عدل و راستی آیینشان
قرن ها زیشان جهان معمور بود	ظلمت ظلم از رعایا دور بود
بندگان فارغ ز غم فرسودگی	داشتند از عدلشان آسودگی

(همان: ۳۲۶)

گاهی نیز روی از تاریخ و گذشته بر می گردانند، و رویاروی کارگزاران و گردانندگان حکومت روزگار خود، آنان را سیاست و مردم داری می آموزد:

ای می قرب شهنشاه برده ز دست	زان قرابه نشده کس چو تو مست
زود باشد که دهد خونابه	ساقی دورت ازین قرابه
حق این قرب به شکر آر به جای	قرب حق بر سراین قرب فزای
شاه اگر خنجر خون ریز شود	بهر آزار کسان تیزشود
سخت رویی چو سپر پیش آری	زخم بر بی گنهنش نگذاری
و گر او برق فروزان گردد	وز غضب آتش سوزان گردد

ناید از تو که از و تاب زنی

بلکه بر آتش او آب زنی ...

(همان: ۵۵۹)

چند مددکاری ظالم کنی

وز مددش کسب مظالم کنی

تایبری از دل ظالم غبار

گردن مظلوم کنی زیربار

خرمن دهقان که به خون جگر

کشته وی آمده درده به بر

سوخته آتش بیسدادتست

دانه و کاهش شده برباد تست

دانه کنی نقل به انباشاه

گاه بری بهرستور و سپاه

حصه دهقان چوشوی غوررس

دانه اشک و روی است و بس...

(همان: ۴۲۵)

بدین گونه جامی از طریق حساسیت و دخالت در کار روزگار، و نقد و نکته گیری از شیوه سلوک گردانندگان آن، پرخاش و هشدار به شاهان، وزیران، کارگزاران حکومت و حتی مدیحه گوینان و توجیه گران قدرت ها، از دنیای بسته و بی رمق تصوف بیرون می آید، و در هیأت یک صوفی آزاده و حساس، پای در دنیای واقعیت ها- دنیای سیاست و دنیای زندگی اجتماعی می نهد، و از این راه الگوی نوعی تصوف مثبت و فعل را عرضه می دارد! آگاهی جامی از امور مبتلا به زندگی، و طرح آنها در طی سروده های متعدد خود، از نزدیکی و شباهت او به مردان تصوف می کاهد، و او را در زمره مردان چاره جو و آرمان خواه می نشاند، و از او چهره ای استثنایی از نوع ابوالحسن خرقانی و سنایی غزنوی و شمس تبریزی و ... می سازد. اما دریغ که او نیز مانند سنایی و نظامی و سعدی و ... آنگاه که رویاروی مهره اصلی قدرت روزگار خود، یعنی سلطان هرات، قرار می گیرد، همه اندرزها و رهنمودهای خود به دیگران را از یاد می برد و شعر در ستایش او می گوید! با این که بارها از مدیحه گویی نکوهش می کند و از جمله در سلسله الذهب از ستایشگران تبری می کند، و آنها را به خست همت و لثامت

می نکوهد، با این همه «مدایح امرا و وزرا و سلاطین عصر در اشعار خود او کم نیست» (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۹۹). در هر حال یک بار دیگر این گمان را در دل خوانندگان شعر خود می افکند که گویا همه آن اندرزها و انتقادهای مربوط به گذشته های سپری شده است، و هیچ پیوند و ارتباطی با مسائل زنده و روزمره روزگار او ندارد! و در نتیجه برای دست یافتن به شاعری ایده آل، باید هم چنان روی به آینده کرد و چشم به راه ماند!

اما تردیدی نیست که همه شعرهای ستایشی جامی در دوره آغازین و یا میانی زندگی او سروده شده است و در سال های آخرین زندگی، او روی از مدیحه گویی و ستایش گری برگردانیده، و حتی از مجالست و هم نشینی با سلطان و وزیر نیز دوری کرده است و «با آن که سلطان بایقرا و وزیرش امیر علی شیرنوایی نسبت به وی اظهار محبت و ارادت می کردند، به مجالست آنها چندان رغبت نداشته است.» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۵۵)

در هر حال، جامی با انگشت نهادن بر روی کانون های اصلی فاجعه روزگار خود، شعر خویش را جلوه گاه تپش ها، تنش ها و ابتلائات و آرزوهای عصر خود می کند، و هر چند که شعر او «نه پرش اندیشه و خیال مولوی را دارد و نه زدودگی پر جاذبه و کرشمه عطراگین اشعار سعدی را و نه جلوه دلکش و پرفروغ غزل حافظ را» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۲۷۸) اما در کنار آن که «هم از وضوح برخوردار است، هم از نیرو، و هم از زیبایی» (همان: همان صفحه) خود روایت معتبری است از واقعیت های دردناک یک عصر و دل مشغولی های شاعر دردشناس آن!

نتیجه

عبدالرحمن جامی، شاعر و صوفی نامدار سده نهم هجری، از یک سو چهره ای صوفیانه و دنیا گریز دارد، و از سوی دیگر مردی است چاره جو و درگیر با مسائل و معضلات زندگی مردمان: یعنی او پارسا پیشگی را با دغدغه زندگی انسان های پیرامون خویش در آمیخته و از طریق با تصوف رسمی و پارسایی و پرهیز انزوا گزین آن فاصله گرفته است! این شیوه از

صوفی گری، جامی را در سلسله عرفانی جای می دهد که تصوف را تنها در تزکیه و تعالی وجود «خود» یا به تعبیر سعدی «گلیم خود را از موج به در کشیدن»، و بی اعتنایی و بیگانگی نسبت به دردهای روزانه مردم، نمی دیدند و بلا و فاجعه را «باد بی نیازی خداوند» نمی خواندند، بلکه صوفی گری را وسیله ای کرده بودند برای مداوای بیماری دنیازدگی و مهار افسار گسیختگی زمامداران و گردانندگان روزگار. این بعد از صوفی گری درخشان ترین بعد زندگی و اندیشه مردان تصوف است، و بزرگ مردانی چون شیخ ابوالحسن خرقانی و شمس تبریزی و نجم کبری و ... پیشاهنگان کبیر آن به شمار می روند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ۱- جامی، عبدالرحمن (۱۳۶۶) هفت اورنگ. تصحیح مرتضی عسگری گیلانی. تهران: انتشارات سعدی.
- ۲- براون، ادوارد (۱۳۵۷) از سعدی تا جامی. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: امیر کبیر.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۰) با کاروان حله. تهران: انتشارات علمی.
- ۴- _____ (۱۳۶۳) سیری در شعر فارسی. تهران: انتشارات نوین.
- ۵- _____ (۱۳۶۹) دنباله جستجو در تصوف ایران. تهران: امیر کبیر.
- ۶- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹) تاریخ ادبیات در ایران. جلد ۴. تهران: انتشارات فردوسی.
- ۷- یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۹) چشمه روشن. تهران: انتشارات علمی.

